



زوج های جوان

باید سعی کنند از

دخالت دادن دیگر

افراد در اختلافات و

مشکلاتشان خودداری

کنند و به همین خاطر

توصیه می کنیم نزد

مشاور بروند. زیرا

گاهی اختلافات آنها

باعث درگیری بستگان

زوجین شده و راه را برای

حل مشکل سخت تر

می کند



## مشاوره خانواده را جزو برنامه زندگی خود قرار دهید

سارا شقاقی، روان شناس در این رابطه می گوید: بیشتر زوج ها تصور غلطی از مشاوره های خانواده دارند. اگر مشکلات و اختلافات شان سطحی باشد که فکر می کنند می توانند خودشان نسبت به حل مشکل اقدام کنند و نیازی به مشاوره ندارند. اگر مشکل و اختلاف خیلی بزرگ باشد باز هم تصور می کنند که دیگر هیچ راه حل و وجود ندارد و باید خیلی زود از هم جدا شوند.

در صورتی که مشاوره زندگی زناشویی محدود به مشکل خاص نیست. بلکه مشاوره می تواند برای تمام زوج ها با هر سن و هر سبک و هر سطح زندگی مفید باشد. می تواند مسیر زندگی آنها را از آنچه هست هموارتر کند.

استفاده از مشاوره خانواده در زندگی زناشویی لزوماً به این معنا نیست که کنترل زندگی مشترک از دست زوج خارج شده است یا زندگی در بحران قرار گرفته، بلکه گاهی می تواند روابط و زندگی را به روابط و زندگی لذت بخش تر و آرام تر از آنچه هست تبدیل کند.

زوج های جوان باید سعی کنند از دخالت دادن دیگر افراد در اختلافات و مشکلاتشان خودداری کنند و به همین خاطر توصیه می کنیم نزد مشاور بروند. زیرا گاهی اختلافات آنها باعث درگیری بستگان زوجین شده و راه را برای حل مشکل سخت تر می کند.

مانند این پرونده که زوج جوان با وجود علاقه به یکدیگر به خاطر درگیری بستگان شان مجبور به جدایی شدند.



## طلاق به خاطر خجالت از پدرشوهر

بود، من باید چکار می کردم. این فکرها مرتب عذابم می دهد. حس می کنم، شوهرم هم جلوی خانواده اش احساس شرمندگی می کند. برادرم زندگی مرا نابود کرد. در این مدت کلی با خودم کلنجار رفتم و در نهایت تصمیم گرفتم درخواست طلاق بدهم و برای همیشه از بنیامین جدا شوم. می دانم که دیگر روی برگشتن به آن خانه و زندگی در کنار بنیامین و خانواده اش را ندارم.

در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی همسرم درست می گوید. برادرزنم زندگی مان را نابود کرد. هیچ وقت فکرش را نمی کردم به خاطر برادرزنم مجبور شوم از همسرم جدا شوم. اما من هم می دانم دیگر زندگی مان مثل سابق نخواهد شد. البته هنوز هم همسرم را عاشقانه دوست دارم. ولی خانواده ام عذابم می دهند. پدرم دیگر حاضر نیست همسرم را ببیند. از طرفی برادرزنم هم به زندان افتاده و معلوم نیست اگر آزاد شود دوباره دست به چنین کاری بزند یا نه؛ همه این فکرها مرا عذاب می دهد. دیگر طاقت ندارم. می خواهم به رغم میل باطنی ام از همسرم جدا شوم تا شاید این درگیری ها به پایان برسد. زندگی هیچ وقت دیگر مثل سابق نخواهد شد و اگر از هم جدا نشویم، خانواده ام مرتب می خواهند با حرف ها و کنایه هایشان مرا عذاب دهند. وقتی من در عذاب باشم همسرم هم عذاب می کشد. برای همین بهتر است از هم جدا شویم.

در پایان نیز قاضی رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد. او سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید هر دو را به یک مرکز مشاوره خانواده فرستاد تا شاید اختلاف و مشکلیشان حل شود و بتوانند به زندگی مشترک ادامه دهند.

زن جوان بعد از دعوی شدید برادرش با پدرشوهرش، به دادگاه خانواده تهران رفت و درخواست طلاق داد. این زن که معتقد بود زندگی در کنار شوهرش، بعد از این درگیری خونین دیگر عاقبت خوشی ندارد، تصمیم گرفت خودش به این زندگی مشترک برای همیشه پایان دهد. او وقتی مقابل قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت درباره این ماجرا گفت: یک سال و نیم است که با بنیامین ازدواج کرده ام. در این مدت ما مشکل و اختلاف خاصی با هم نداشتیم، تا این که چند روز پیش برادرم که پسر عصبی و تند خوئی است، سربیک مساله ناچیز با پدرشوهرم درگیر شد. برادرم در این درگیری پدرشوهرم را تکتک زد و او را با چاقو مجروح کرد. از دیدن این صحنه به شدت شوکه شدم. بعد از آن، پدرشوهرم را به بیمارستان منتقل کردیم. پدرشوهرم از برادرم شکایت کرد و او زندانی شد. اما دیگر زندگی من هم به هم ریخته بود. دیگر نتوانستم در کنار بنیامین بمانم و به زندگی مشترک مان ادامه دهم. احساس می کنم این موضوع باعث شده من به شدت تحقیر شوم. شوهرم حرفی به من نزده است، اما خانواده اش دیگر حاضر نیستند مرا ببینند. مرتب به شوهرم سرکوفت می زنند. این موضوع برایم غیر قابل تحمل شده است. برای همین وقتی این وضع را دیدم تصمیم گرفتم از شوهرم جدا شوم. می دانم بعد از این مساله دیگر نمی توانم مثل سابق در کنار او باشم. از او و خانواده اش خجالت می کشم. به خصوص از پدرشوهرم که هنوز هم نتوانسته سلامت کاملش را به دست بیاورد و مرتب به بیمارستان می رود. با خودم می گویم اگر پدرشوهرم در این درگیری مرده

سیما قراهنی

تپش

هم که در خواب راحت حرف می زنم هر چه بود و نبود را به او گفته ام. حتی نشانی جاساز وسایل سرقتی را به پدرم می دهم.

با این پدر، چه شد که تصمیم به سرقت گرفتی؟

مدام سرکوفت می خوردم که فلانی کارش خوب است و فلانی خانه خریده و... آنقدر فلانی و بهمانی در سرم خورد که تصمیم گرفتم از راه خلاف به جایی برسم. کسی نبود به پدرم بگویم اگر دیگران دارند، خانواده شان هم حمایت کرده اند. پدر من آدم باخدایی هست ولی وضع مالی خوبی ندارد و همیشه زندگی اش را با حقوق کارگری گذرانده، بنابراین معلوم بود که نمی تواند به من کمک مالی کند.

می کنم مخصوصاً زمانی که خیلی مشغله داشته باشم یا یک اتفاق خوب در زندگی ام بیفتد. آخرین سرقتی که انجام دادم، خیلی نان و آب دار بود و کلی پول گیرم آمد. در خواب با مالخرم سر قیمت وسایل سرقتی صحبت می کردم که پدرم موضوع را می شنود. شب اول به این موضوع اهمیت نمی دهد، اما این ماجرا شب های دیگر هم ادامه پیدا می کند و پدرم با خبر می شود که تک پسرش به بیراهه رفته است. برای همین تصمیم می گیرد برای این که من دور خلاف را خط بکشم و به قول خودش مال حرام به زندگی اش وارد نشود، مرا لو بدهد. پدرم حتی زمانی که من خواب بودم از جزئیات سرقت هایم می پرسد و نشانی آنها را می گیرد. من

در خیابان ها پرسه می زدم و با دیدن سوژه ای مناسب نقشه ام را اجرا می کردم.

چه شد که گرفتار شدی؟

از همین مساله ناراحتم. فکرش را بکنید سارق که آنقدر تمیز سرقت می کند و هیچ ردی از خودش به جا نمی گذارد باید این طور گیر بیفتد. این حق من نبود که بخوام اینجوری دستگیر شوم. باور تان نمی شود اگر حین سرقت یا تعقیب و گریز گیر می افتادم دلم نمی سوخت، اما اینجوری گیر افتادن و دستگیر شدن خیلی سخت است.

چطوری گیر افتادی؟

از شناسن بد من در خواب حرف می زنم. کارهایی را که در روز انجام می دهم شب در موردشان صحبت

با شاه کلید در را باز می کردم و وارد پارکینگ می شدم و انباری ها را تخلیه می کردم.

با وسایل دزدی چه می کردی؟

چیزی که فراوان است، مالخر! تو جنس داشته باش، مالخر برای خریدش وجود دارد.

فکر می کردی دستگیر شوی؟

نه. چون من خیلی حرفه ای کار می کردم، حواسم بود پوششم طوری باشد که شناخته نشوم.

وسيله نقلیه ای که در سرقت ها استفاده می کردی چه بود؟

با موتورسیکلم تا محدوده ای می آمدم و بعد از آن سوار اتوبوس یا مترو می شدم. خودم را با وسایل نقلیه عمومی به خیابان های بالای شهر می رساندم.